خشت اول

چه عرفانی ؟ کدام عارف ؟

برای عرفان حقیقی که اولیای حق هستند، و اصحاب هدایت یافته آنان، بسیار غریب است که در این روزگار لفظ «عرفان» و صفت «عرفانی»، نه تنها بدون تناسب با معانی حقیقی آنها استعمال می شوند، که اصلا اطلاق این الفاظ اصطلاحا بر اموری است که صراحتا با کفر و بی دینی و الحاد ملازمند.

به راستی این کدام عرفان است که خروش سازهای سنتی را بدان نسبت می دهند؟ این کدام عرفان است که فقط با خرامیدنی کبک وار و غمزه های بصری (!) و کرشمه های روشنفکر مآبانه و مختصری ریای خالصانه (!) می توان به آن دست یافت، هر چند آدم شب را تا سحر، نه در محراب عبادت، که پای بساط دود و دم و پیاله های پی در پی بگذراند و کپه مرگ را هنگامی بگذارد که خروس ها سُبّوحٌ قدّوس می گویند و بعد هم تا لنگ ظهر مثل دیو خرناسه بکشد و... چه می گویم؟ این کدام عرفان است که نه تنها با کفر و شرک و الحاد جمع می شود که اصلا با اعتقاد به خداوند و معاد باطل می گردد؟

این روزگار اصلاً روزگار وارونگی انسان هاست و به مقتضای این وارونگی، نه عجب اگر کلمات هم وارونه شوند و اصطلاحاً بر مفاهیمی دلالت کنند که متضاد و متناقض با معانی حقیقی آنهاست! لفظ عرفان را هم مثل بسیاری دیگر از الفاظ – علم، آزادی، عقل، سیاست و... - از معنا تهی کردند و در پوسته ظاهری آن هر آنچه خواستند ریختند و کسی هم نتوانست دم بر آورد... و چیزی نگذشت که دیدیم دجّال به لباس حق در آمد و سامری خود را در پسِ نقاب موسی پنهان داشت و عرفان با جنون و فساد و فتنه شیطانی جمع شد.

و البته دامن کبریای حق از این گَردها مبرا بود و عرفانی حقیقی در تنهایی و تاریکیِ حجره ها معارج سلوک را با قدم صدق پیمودند و بار دیگر روح خدا از شَمس وجود یک عارف راستین تجلی یافت و بساط فرعون را در هم پیچید و نقاب از چهره سامری باز گرفت و...

انعکاس اشعه نورش در آینه فطرت های پاک، آسمان دنیا را ستاره باران کرد و در مصاف با شیطان، جبهه های جهاد فی سبیل الله، مَجلای تلألوانسان هایی شد که آبروی عرفان را باز خریدند و شأن حقیقیش را بدان باز گرداندند. عرفای دروغین به سوراخ های دود آکنده خویش خزیدند و میدان را به اهلش واگذاشتند و دیگر در طول هشت سال جنگ سخنی از آنان و دروغ بافی ها و شعبده پردازی ها یشان در میان نیامد.

... اما چه شد که هنوز خون قربانی بر مسلخ قطعنامه ۵۹۸ نخشکیده، بار دیگر خروش عارفانه نی عرفان هندی (!) به صدا در آمد و مارهای هفت رنگ سر از هفت سوراخِ سبدهای ده ساله در آوردند و خمیازه کشان صحنه های تئاتر و شعر و ادَبیات ژورنالیستی را از رقص های عارفانه انباشتند؟ چه شد که هنوز بسیجی های عارف از جبهه های عشق باز نگشته و جام زهر از گلوی نازنین آن زین العرفا پایین نرفته، بار دیگر لفظ عرفان به همان معنای فراموش شده خویش بازگشت و یک بار دیگر درِ باغ عرفان دروغین به روی عقده های تل انبار شده باز شد و...؟

کسانی که بار هشت سال جنگ و ده سال انقلاب را بر گرده صبر و قناعت و تقوا و عشق و عرفان خویش کشیده بودند، لاجرم دل آزرده به نخلستان های غربت حق پناه آوردند و راز دل های خویش را در چاه های تنهایی زمزمه کردند و ملائک نیز با آنان هم صدا شدند؛ ملائکی که از شرم سر بریده سَید العرفا و الشهدا هزار و سیصد و پنجاه سال است سر در گریبان نهفته اند. و چرا اینچنین نشود وقتی غرب زدگی همچون وساوس شیطان، با خون در رگ های ما جاری است؟ تسویل و تزویر از اصول خصایصی است که شیطان و شیطان زدگان با آن مشخص می شوند. پس عجیب نیست اگر عرفان که، بنا بر تعریف، ساحت مقدسی است که جز اهل دین را نمی پذیرد، در این روزگار عرصه ای شود که هر کس و ناکس خود را بدان منتسب دارد و «عرفانی»، صفتی که هر خزعبلی را بدان متصف دارند.

«رنه گنون» در کتاب «سیطره کمیت و علائم آخر زمان» می گوید:

شاید بتوان گفت که «وارونگی»... مرتبه آخر سیر تکامل انحراف است، به عبارت دیگر، انحراف تام دست آخر «وارونگی» را با خود می آورد؛ در وضع کنونی امور هر چند نمی توان گفت که «وارونگی» به آخرین حد رسیده است، لکن از هم اکنون در همه اموری که «تزویر» یا «تقلید مضحک» به شمار می رود... علائمی از آن کاملاً نمایان است... کلمه «شیطانی» در حقیقت دقیقاً به همه اموری که شامل انکار و وارونه ساختن نظم است اطلاق می شود و این بدون کمترین تردید درست آن چیزی است که ما آثار آن را در پیرامون خود مشاهده می کنیم. آیا عالم جدید در مجموع، انکار مطلق هر حقیقت سنّتی نیست؟ در عین حال، این روح انکار نیز به یک اعتبار و به حکم ضرورت روحی دروغین است؛ این روح همه گونه نقاب حتی نامأنوس ترین آن را به چهره می زند تا آنچنان که هست شناخته نشود و حتی خود را عکس آنچه هست بنمایاند و درست در این حالت است که «تزویر» پیش می آید؛ در اینجا یاد آوری اینکه می گویند «شیطان بوزینه یا مقلد مضحک خداست» و «به شکل فرشته روشنایی در می آید» کاملاً بجاست.

...عرفان حقیقی با وصول به حق و فنای در او تحقق می یابد و عارف حقیقی با فنا کردن خود در خدا به بی خودی می رسد و «اناالحق» بیان این بی خودی است، که البته اهل ولایت مأذون به افشای آن نیستند. عرفان دروغین با تقرب به شیطان حاصل می آید و اهل آن خود را یکسره به فتنه و سحر شیطان می سپارند و به نوعی بی خودی یا روحانیت قلابی دست می یابند که در حقیقت جز اثبات نفس و استغراق و استهلاک در پایین ترین مراتب نفس، که نفس اماره باشد، هیچ نیست...

■ شهید سید مرتضی آوینی

ساعت۲۵

ساده که می‌شوی، همه چیز خوب می‌شود
خودت، غمت، مشکلت، غصه ات
هوای شهرت و آدم‌های اطرافت
یک آدم ساده که باشی
برایت فرقی نمی‌کند که تجمل چیست
که قیمت تویوتا لندکروز چند است
فلان بنز آخرین مدل، چند ایربگ دارد
مهم نیست، نیاوران کجاست
شریعتی و پاسداران و فرشته و الهیه کدام حوالی اند
رستوران چینی ها، گران ترین غذایش چیست
ساده که باشی
همیشه در جیبت آبنبات پیدا می‌شود
همیشه لبخند بر لب داری
بر روی جدول‌های کنار خیابان راه می‌روی
و یا به یک فقیر یک پنجاه تومانی بدهی و با لبخند امیدوارش کنی
زیر باران، دهانت را باز کنی و چند قطره بنوشی
آدم برفی که درست می‌کنی، شال گردنت را به او ببخشی
ساده که باشی
همین که بدانی بربری و لواش چند است، کفایت می‌کند
نیازی به غذای چینی نیست، نان و پنیر هم خوب است
آدم‌های ساده بوی ناب آدم می‌دهند؛ ساده‌اند نه ساده‌لوح...
با صفاهستند و دوست داشتنی نه پیچیده و هفتخط...

اس ام اس

وقتی تو مصاحبه کار می‌گن «به‌تون زنگ می‌زنیم» تو مایه های وقتیه که می‌ری لباس بخری و می‌گی: حالا برم یه دور بزنم میام!

*

یکی از فانتزی هام اینه که اینبار که مراقب اومد بالا سرم گفت: سرت بچرخه و تقلب کنی صفر رد می‌کنم، یه نگاه بهش بندازمو بگم: منو از صفر می‌ترسونی؟ برو از خدا بترس! اونم که منقلب شده همینجوری آهسته بره تو افق محو بشه...

این یک ورزش است یا نردبانی برای دوری از محبوب؟

تحفه‌ای برای فریب و فرار

در جامعه امروز بشری، جریان‌ها و مکاتب فکری و سیاسی بسیاری سعی می کنند تا از هر وسیله و روشی برای ترویج و گسترش افکار و عقاید خود استفاده کنند. به هر حال وقتی شهر شلوغ می‌شود، کالای بی‌کیفیت و کم کیفیت نیز خریداران خودش را پیدا می‌کند یا وقتی نور نباشد، خرید شما با خطا همراه است مثل حراجی‌های کنار خیابان که نه از نور کافی خبری است و نه از اتاق پرو. در این میان رسانه‌ها و به طور خاص سایت‌ها و صفحات متعدد شبکه‌های اجتماعی از جمله ابزارهای تبلیغی و ترویجی هستند که آب را گرم می‌کنند و زمینه ای برای انتشار افکار و ایده های فکری و تبلیغی را فراهم کرده اند. برای نمونه «آرامش» امروزه برای بسیاری از مردم حکم کیمیا دارد که برای رسیدن به آن، مردم هرجایی را جست وجو می‌کنند و هر نشانه‌ای را می پذیرند. شاید در همین زمینه بتوان به مطالبی که درباره «یوگا» در فضای مجازی و حتی سایت‌های مذهبی منتشر می شود اشاره کرد. در بسیاری از این سایت‌ها «یوگا» صرفا یک ورزش معرفی شده و برای افزایش تحرک بدنی و جسمی به مخاطبین توصیه می شود ولی غافل از اینکه برخی سودجویان از این تابلوی ورزشی، برای ترویج مکتبی دست ساز استفاده می‌کنند و...با ما همراه شوید تا کمی خیالتان را راحت کنیم که برای فرار از مشکلات و خستگی‌ها هم تنها یک راه وجود دارد، تنها یک راه.

■ تحریریه نسل سوم

ورزش یا عرفان!

آن قدر درباره‌اش تبلیغ شده است که حتی بعضی مواقع کارشناسان و پزشکان نیز از یوگا برای آرامش درونی و رهایی از تمام رنج ها، شک‌ها و مشکلات روحی یاد می کنند و متاسفانه آن را برای بیماران خود توصیه می کنند. به آنها گفته می شود اگر به درستی حرکات یوگا را انجام دهند می توانند بر ترس و پریشانی و دیگر امراض خود غلبه کرده و در جهت ایجاد تغییرات قدم بردارند. البته تا جایی که مربوط به حرکتهای ورزشی و یا نرمشی باشد یوگا و یا هر چیزی شبیه آن اشکالی ندارد ولی از ظاهر امر تبلیغ عرفان‌ها و مکاتب خاص برداشت می شود که امروزه در بسیاری از کشورها به طور جدی دنبال می شود. امروزه هر چند در کشور ما از یوگا به عنوان یک ورزش یاد می شود، اما واقعیت این است که با مراجعه به منابع و کتابهای نوشته شده در این زمینه به خوبی در می یابیم که تقریبا در تمام کتابهای یوگا به عرفانی بودن آن اشاره شده است و در بسیاری از این کتاب‌ها مبانی این ادعا توضیح داده شده است و در برخی از آنها، خدایان باستانی هند و آیین شرک آلود هند تقدیس شده است. با کمی دقت در مبانی و آموزه های یوگا در می یابیم که یوگا با اصول دین داری که از جمله آنها اعتقاد به توحید و نبوت و معاد باوری است، در تضاد بوده و چند گانه پرستی را جایگزین یگانه پرستی و نمادهای خود را جایگزین پیامبران و تناسخ را جایگزین معاد می کند. ادعای یوگا این است که افراد می توانند با این نرمش‌ها به کمال معنوی برسند ولی واقعیت این است که در یوگا موضوع اعتقادات به فراموشی سپرده شده و توجهی به اقناع اندیشه و رشد عقل انسان نمی‌شود و همه چیز در سیر درونی خلاصه می‌شود. به عبارتی، شما همه چیز را از خلسه فکری دریافت خواهید کرد و نه تفکر و تعمق.

شاخه‌ای از انرژی درمانی

یوگا را به نوعی دیگر می‌توان، شاخه‌ای از انرژی درمانی دانست که چند وقتی است گویا مد شده و هرکسی مدعی آن است و به طرز شگفتی از ارتباط با ارواح و یافتن سارق منزل تا درمان سرطان و دریافت نیروهای کهکشانی را از این طریق انجام می‌دهد. بخش‌هایی از مراکز علمی در غرب بین دو نوع انرژی فرق گذاشته‌اند، دسته‌ای که شناخته شده و قابل اثبات‌اند مانند رادیودرمانی و دسته‌ای دیگر که از نظر تجربی قابل اثبات و یا ابطال نبوده و سنجش‌پذیر نیستند. این انرژی درمانی با عنوان «پرانا» در مکتب یوگا ادعا شده است و در روش‌های چینی با نام «چی» مشهور است. به خاطر همین هم حتی در آمریکا با این همه فرقه های دست ساز بارها با مدعیان انرژی درمانی بخاطر علمی نبودن روششان برخورد شده و دستگاههای انرژی سنج را غیرقانونی اعلام کرده‌اند.

بنا بر اعتقاد انرژی درمانگرها، انرژی درمانی یک روش بدون لمس می‌باشد که تنها از طریق انتقال انرژی (نیروی حیات، پرانا، چی یا کی) اقدام به درمان می‌کند که این مکانیسم از طریق فعال کردن سیستم ایمنی و قانون خودبهبودی بدن صورت می‌گیرد. اساس انرژی درمانی بر پاک‌سازی انرژی‌های کثیف از بدن و جایگزین کردن انرژی‌های تمیز می‌باشد و روشهایی برای تشخیص بهتر در انرژی درمانی بنام اسکن کردن وجود دارد که کار شناخت اعضای آسیب دیده و اختلال یافته را انجام می‌دهد.

در غرب و در اماکن آکادمیک با انرژی درمانی برخوردی علمی داشته‌اند، چرا که انرژی درمانی و کار با انرژی را در قالب یک رشته علمی تدوین کرده و برای آن ضابطه و شرایط و فیلترهای آموزشی قرار داده‌اند و آن را در زمره طب مکمل جا داده‌اند نه اینکه هرکسی حتی با کمترین سواد پزشکی و گاه غیر پزشکی ادعای انرژی درمانی و برگزاری کلاس‌های تقویت ارتباط با شبکه‌های کهکشانی را داشته باشد.

معنویت در باک زاپاس

گذشته از گزارشهایی که ثابت می‌کند یوگا و مکاتب مشابه بسیار در بین گروههای شیطان پرستی دیده می شود ولی تبلیغ الهه ها و خدایان دروغین این مکاتب بیشتر از حرکتهای آن مورد توجه قرار می گیرد. در حقیقت آنچه که با نام یوگا و به عنوان ورزشی فرحبخش و روحانی تبلیغ می‌شود، چیزی نیست جز اوراد، اذکار، حالات و نرمش ها و سماع هایی که به منظور پرستش خدایان شیطانی عرفانهای باستانی صورت می گیرد و فراگیران «یوگا» در طی کلاس های خود می آموزند که با اوراد و اذکار و حالات بدنی خاص خود، انرژی حیاتی را از الهه شیطانی طلب نمایند! شواهد جالبی وجود دارد که نشان می دهند، عمده رهبران یوگا، در معابد الهه های شیطانی رشد یافته اند و یا بدون هیچ شبهه ای عضو تشکیلات شیطانی فراماسونری جهانی بوده اند. اصل قضیه اینجاست که در غرب به علت کنار گذاشتن آموزه های دینی و محرومیت از معنویت گرایش به این مکاتب بیشتر از بقیه کشورهای دنیا است. زندگی ماشینی به تقاضای بی‌پایان آدمیان در جذب ثروت و شهرت دامن زده و از زندگی، مسابقه‌ای مرگ‌آور ایجاد کرده که سرانجام این رقابت، نارضایتی و ایجاد تنشهای روانی و از دست رفتن آرامش روحی است. استرسهای روانی، فیزیکی، ذهنی و خشکیدن عواطف، ارمغان تمدن جدید است که سایه سنگین خود را بر ابعاد مختلف زندگی فردی و حیات اجتماعی بشر تحمیل کرده است. در چنین فضایی است که چیزی چون یوگا در غرب با اقبال روبه رو می‌شود و تعالیم یوگی‌ها به آسانی جا باز می‌کند. در محیطی که پراکندگی ذهن و مشغولیت‌های فکری از طریق عرفان راستین و معنویت فطری درمان نشود، آتش تقاضای فنونی تسکین‌آور و راه‌کارهایی آرامش‌بخش شعله می کشد و بشر دل‌زده ماشینی به یوگا روی می آورد. تصویر انسان کامل در یوگا آدمی آرام و ملایم و سر فرو برده در لاک خویش است، چنین عرفانی نه‌تنها برای نظام سرمایه‌داری تهدید محسوب نمی‌شود، بلکه به‌خوبی قادر است که انرژی‌های الهی وجود انسان را در خدمت نظام سلطه قرار دهد و با شعار صلح که در یوگا تنها رسالت اجتماعی برای انسان معنوی است، همزیستی و مدارا با تمدن غربی را ترویج نماید.

به عبارت دقیق‌تر، خدمت یوگا به بشر بحران زده عصر ماشین، نه ارائه دادن یک نظام معقول و جامع از هستی و جهان است و نه دستگیری از انسان برای رساندن به وصال خالق هستی و نه ارجاع دادن وی به آموزه‌های روح‌بخش پیامبران الهی؛ بلکه مرامی است همسو با جهان‌بینی حاکم بر غرب و هم‌نوا با تمدن مغرب زمین برای فرونشاندن تنشها و اضطرابهای بشر و سر فروبردن در لاک لذت‌خواهی وی و درنتیجه ایجاد نوعی رضایت‌خاطر مبنی بر این‌که برای درد خداجویی او درمانی رسیده و برای فطرت معنویت‌طلبی انسان، مرهمی یافت شده است. یوگا بدون این که به سعادت حقیقی انسان بپردازد می‌تواند به تأیید مبانی نظام سرمایه‌داری کمک کند و بشر ماشینی را در توهم معنویت و عرفان، سرگرم کند و بحران حقیقی انسان را که همان بحران دوری از خداست را با نام عرفان به دست فراموشی بسپارد.

داستان انحراف یوگی‌ها

یادتان هست گفتیم وقتی شهر شلوغ شود، جنس اصلی و تقلبی هم سخت از هم تشخیص داده می‌شود؟ حالا داستان ورزشی که اصول و قواعد ثابت‌شده خاصی ندارد هم همین است که می‌توان اسناد انحراف را به راحتی در آنها یافت؛ مثلا بیکرام چادهری ۶۷ ساله یک مهاجر هندی است که موسس و پدر یوگا در آمریکا محسوب می شود. این مولتی میلیونر ساکن آمریکا موسس شیوه ای نو از یوگا است که آن را گرم نامگذاری کرده است. بر اساس این شیوه شخص باید با حرکتهای شدید بدنی خود را به آرامش و گرما برساند. وی در کلکته متولد شد و با مهاجرت به آمریکا در سالهای ۱۹۷۰ شیوه ای مخصوص خود را پایه ریزی کرد و شاگردان زیادی را با این شیوه تربیت کرد. یکی از این شاگردان «سوزان باگن» نام دارد که با شکایت به دادگاه فدرال آمریکا دادخواستی علیه وی تنظیم کرده است. در این شکایت ادعا شده که بیکرام بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸ در زمان آموزش کارآموز جوان خود را مورد آزار جنسی قرار می داده است. ماجرای تاسیس این شیوه یوگا و شکایت کارآموز جوان تبدیل به سوژه خبرنگار آمریکایی «بنجامین لور» برای نوشتن کتابی مفصل درباره زندگی بیکرام و زندگی او شده است. در این کتاب با عنوان «منحرف» به حرکتهای عجیب و غریب این شیوه از یوگا انتقاد می کند که موجب انحراف بدن از نظر فیزیکی و روحی می شود. سوزان در زمان آموزش در کلاسهای بیکرام ۷ سال سن داشت و حالا اولین شکایت های نسبت به رفتارهای ضداخلاقی مربی اش به اداره پلیس رسید. وی هم اکنون ۲۷ سال سن دارد و موضوع شکایتش از موسس یوگا در کشور آمریکا سوژه بسیاری از رسانه ها شده است. لور به نقل از سوزان می نویسد بیکرام یک منحرف اخلاقی روانی است که اکثر حرکتهای ابداعی اش از همین تفکر نشات گرفته است. نویسنده در کتاب همچنین به عقاید و شیفتگی بیکرام به ماتریالیسم آمریکایی اشاره کرده است که حتی به آموزه های یوگایی خودش نیز آسیب زده است. وی می نویسد در اصل دنیای مدرن آمریکایی که بیشتر مردم در اطراف محصولات مک دونالد گیر افتاده اند باعث شده است که یوگا آن هم از نوع گرمش طرفدار پیدا کند ولی به اعتقاد نویسنده و بسیاری دیگر این نوع حرکات چیزی بیشتر از یک حرکت ورزشی معمولی نیست و نمی تواند برای بدن مفید باشد و حتی در بعضی حالات نوعی ریاضت جسمی نیز محسوب می شود.

ما کجا هستیم؟

هیچ فکر کرده‌اید چرا باید انسان متمدن قرن ۲۱ برای رسیدن به آرامش و فرار از روزمرگی‌ها و آلودگی‌ها و خستگی‌هایش، دست به دامن آموزه‌های ابداعی دست ساز خودش بشود؟ خیلی ساده‌است، قطع شدن از یک منبع اصلی و وصل شدن به ریز تراشه‌های فرعی و تقلبی، علت اصلی این کنش‌های گاه مخرب و خانمان برانداز است. سوء استفاده‌های اخلاقی، اقتصادی و گاه فروپاشی خانواده‌های بسیاری در کشور خودمان، که همه و همه از دل کلاس‌های انرژی درمانی و آموزش‌های یوگا و تمرینات ریاضتی در آمده، تنها بخشی از تاثیر سوء این تفکر غلط و میان‌بر برای رسیدن به آرامش است. قرن‌ها قبل، حضرت محبوب در صحیفه هستی به پیامبر خود انشاء کرد: دل آرام گیرد به یاد خدا...فاصله ما با یاد خدا و همچنین منابع آرامش‌بخش اسلامی، باعث شده خودمان را در سراب این رفتارهای زودگذر و مسکن گونه قرار دهیم. این یک هشدار است تا حمله قارچ‌گونه این سبک جدید زندگی غربی، در زندگی ما جای خودش را زیاد باز نکرده. ضمن اینکه هیچ کس نافی تاثیر برخی اقدامات و حرکات آرامبخش این کلاس‌ها و مکاتب نیست اما باید دانست و تاکید کرد، این‌ها قرص‌های مسکن زمان‌دار است، ما منبع اصلی را داریم، کسی که خورشید را در اختیار دارد زیاد به چراغ قوه نیازمند نخواهد بود! برای فرار از همه دلتنگی‌ها و خستگی‌ها و شکستگی‌ها تنها یک راه وجود دارد، فرار به سمت خودش، هم او که هر چه داریم از اوست.

هوای تازه

بعضی از آدم ها مادرزادی اضطراب دارند! کوچک ترین مسئله‌ای را برای خود بزرگ می‌کنند و از اضطراب ناشی از آن، بی‌خوابی‌ها می‌کشند. یک هوای بارانی یا دکمه افتاده پیراهن، کافی است تا دلهره‌شان شروع شود که نکند کار مهم‌شان به خاطر چنین واقعه غیرقابل جبرانی (!) زائل شود. اضطراب و دلهره فردا و فرداها را داشتن، اگر کم و گذرا باشد، منطقی‌ست. دغدغه چیزی یا امر مهمی را داشتن به مراتب از بی‌خیالی و سر به هوا بودن بهتر است. اما از اینکه پیوسته به اینکه چه خواهد شد و اگر این بشود و آن نشود، فکر کنیم و به خودمان استرس وارد کنیم، نتیجه‌ای عایدمان نمی‌شود، مگر اینکه با خیالات بیهوده وغلط لحظاتی از امروز خود را از دست می‌دهیم. دانش آموزی که درس مربوط به امتحان فردایش را خوانده ولی دائما استرس این را دارد که سوال‌ها چه خواهد بود، کاری نمی‌کند مگر اینکه ساعاتی از امروز را که می‌تواند به مطالعه، مرور و یا استراحت بگذراند، بیهوده از دست می‌دهد. و بیهوده بودن این مسئله، آنجا پیدا می‌شود که فردای امتحان می‌بیند همه سوال‌ها را خوانده بوده و برآنها تسلط کامل داشته است. و اگر هم با مسائل دشوار روبه رو شود که پاسخ‌شان را نمی‌داند، بازهم افسوس خواهد خورد که چرا دقایقی را که می‌توانسته به مطالعه بیشتر بگذراند، با فکر و خیال بیهوده «اگر چنین وچنان شود» گذرانده است. می‌بینید که استرس‌های نا بجا یک معامله دو سر زیان است. راه حل این معضل، در خود ما و کارهایمان است. اگر ما برای تمامی کارهای روزمره خود برنامه ریزی درست داشته باشیم، برای کارهای فردایمان که نتیجه کارهای امروزند، نگران نمی‌شویم. در این صورت، دیگر دلیلی برای اضطراب پیدا نمی‌شود چرا که ما به وظیفه خود به درستی عمل کرده‌ایم. کامل، صحیح و بی‌نقص انجام دادن اموری که مربوط به ماست، اضطراب و استرس فردا و فرداهایمان را از بین خواهد برد. نگرانی هرگز از غصه فردا نمی‌کاهد، بلکه فقط شادی امروز را از بین می‌برد.

■ پیمان طالبی

زمزمه

دلم لک زده... دلم لک زده برای نوشتن. آن قدر برایم خاطره شده که مثل یک گذشته خیلی دور یاد می‌کنمش. حالا که خودکار را با این نیت در دستم گرفتم، بغض آمد و لرزش انگشتان و تصویر تمام سال‌هایی که گذشته و تصور تمام خاطراتی که نوشته نشد در گذر همه روزمرگی‌ها و همه ولوله‌ها و همه‌ی «بالا و پایین»ها و همه شلوغی‌های این زندگی...

چقدر سخت گذشته برای من این دوری. برای منی که تمام لحظه‌های بودنم، تمام «خودم»، تمام وجودم، تمام آن حسی که تعریف من بود از درونم، از فلسفه «هستی»ام، در قلم بود و در کاغذ و گفتن و فریاد و در بازگشت صدایم در فضای مبهوت دل...

بغضم هنوز هست. پنج خط نوشته‌ام و هنوز گیجم. چقدر این کاغذ آرامم می‌کند. چقدر دنیای صادقانه من دور بود از بیگانه دنیای این هزاره. همه چیز فراموشم شده، همه واژه‌ها، کلمات قصار، لغت کم آورده‌ام. دهان ذهن خسته‌ام آب افتاده از تجسم سال‌هایی که می‌نوشتم... از بیداری‌های شبانه و جاری شدن تمام آلام و تأملات و درگیری‌های یک ذهن خسته بر جان بی‌ریای کاغذ. دست‌نوشته‌های پراکنده حاشیه روزنامه و دفتر خاطرات و...

نه... انگار بدجور دلم هوایی شده. زمان بیهوده تلف‌شده نداشتم، اما کمی وقت اضافه می‌خواهم برای «کمی برای خودم بودن» ...

■ رقیه حاجی باقری

ویتامینه

بعضی کتاب‌ها هستند که هم مرور تاریخ‌اند هم مرور آدم‌ها؛ آدم‌هایی که حالا پیر شده‌اند و جا افتاده؛ آدم‌هایی که حالا کوله باری از تجربه دارند و هنوز بوی خاک می‌دهند. آدم‌هایی که بسیاری از هم نسلان من جنگ را با آنها شناختند، با آنها در شب‌های عملیات اشک ریختند، با آنها پیروز شدند و با آنها جام زهر نوشیدند. این آدم‌ها در کشور ما کم نیستند اما همه شان هم بهبودی و سرهنگی نمی‌شوند. چاپ چهارم کتاب «**سفر به قله‌ها**» که شامل پنج گزارش جنگی از هدایت‌الله بهبودی، مرتضی سرهنگی و سیدیاسر هشترودی است، به نمایشگاه امسال می‌رسد؛ دو گزارش ابتدایی این کتاب را هدایت‌الله بهبودی، با عنوان «حلبچه» و «سفر به قله‌ها» نوشته است. سومین گزارش با عنوان «کردستان عراق، حکایت ناگفته‌ها» به قلم سیدیاسر هشترودی است و دو گزارش پایانی این کتاب با عنوان «خاکریزهای ایمان» و «بهار در آبان» از مرتضی سرهنگی است.

در بخشی از مقدمه کتاب «سفر به قله‌ها» درباره گزارش‌نویسی جنگی در ایران آمده است: «اوج گزارش نویسی جنگ در عملیات کربلای ۵ ظاهر شد. شکوه این عملیات که از آن به عنوان کوره ذوب ارتش عراق یاد شد، موجب گردید تا نویسندگان و گزارشگران رسانه‌ها با ولع بیشتری کلمات را به کام صفحات بکشند. اما آنچه بیش از هر چیز گزارش‌های این عملیات را خواندنی‌تر می‌کرد، ادبیاتی بود که قبل از آن فاصله زیادی با گزارش نویسی داشت. با برچیده شدن این فاصله شیوه گزارش نویسی در عملیات و الفجر ۱۰ به نوعی پختگی رسید که ضمن حفظ بار ادبی خود توانست به مرزهای ادبیات داستانی نیز وارد شود، مرزهایی که به اعتقاد بعضی محل جولان گزارشگر است.»

رهبر انقلاب در سال ۱۳۷۰ در تقریظی صریح و البته قابل تامل بر این کتاب نوشته‌اند: «گزارش اول، حرفه‌ای و هنرمندانه، شرح کوتاهی از اولین ساعت بمباران سیانوری حلبچه، ارائه کرده است که بسیار مغتنم است، و نیز اشاره‌ای به وضع اسرای عراقی در پشت خط اول دارد که آن هم جالب و مهم است. گزارش کوتاه دوم از همان نویسنده است. گزارش بعدی که به زبان روزنامه‌ای و در سبک گزارش‌های مطبوعات غربی و به تقلید از آنها نوشته شده حاوی مطلبی چندان مهم نیست، به علاوه که گسیختگی در ذهن و نارسائی در زبان هم گاه در آن هست، ولی از این جهت که تصویری ـ گرچه مبهم ـ از کردهای اتحادیه میهنی ارائه کرده، مغتنم است. گزارش چهارم درباره حمله عراق به جنوب پس از قبول قطعنامه (تیرماه ۶۷) و از آن جالب‌تر، شرح انهدام منافقین در غرب کشور و تپه حسن‌آباد است. گزارش خوبی است. تکیه بر بچه‌های جنوب (فقط) برایم مفهوم نشد هرچند ناگفته ماندن چیز مهمی در آن واقعه، برایم کاملاً مفهوم بوده و هست! گزارش آخر ـ از همان نویسنده ـ چیزی نیست جز قلم‌انداز یک نویسنده خوش‌ذوق که جز پاسخ به احساسات، هدفی از نوشتن ندارد... این گزارش‌ها را در ۱۸ اسفند ۷۰ تمام کردم و نه چندان خوشحال! ...»

بخشهایی از متن گزارش بهبودی بدین شرح است: «آخرین تصویرهای غیر جنگی، تا اولین دژبانی منطقه جنگی، تصاویری است از: زنان زحمت‌کش با کوله‌بار هیزم و حفظ تعادل بارهای سنگین که با مهارت کامل روی سرهایشان قرار می‌گیرد و بازی دختران کوچک با لباس‌های زری و پسر بچه های بازیگوش که با کفش محلی «اسکی» می‌کنند...هوا کاملا «میگی» است، و به همین دلیل صدای خشن ضدهوایی‌ها خیلی زود دیوار صوتی افکار ما را می شکند..»

*

صبحانه با خراش های متعددی که سنگک بیات دوباره تست شده رستوران بر دهان و گلویمان انداخت، همراه شد. در خیابان، ماموران شهرداری با بیل شیشه های خردشده مغازه ها را جمع می کنند. کمی پایین تر، آنجایی که به مرکز شهر نزدیک تر است، کرکره مغازه ها، شاید زودتر از روزهای قبل، یکی پس از دیگری بالا می رود. تصویر دیشب همدان با آنچه امروز شاهد آن هستیم کاملا متفاوت است. خیابان های خلوت و بی رنگ دیشب امروز با چهارراه های شلوغ و صف مسافران تاکسی رنگ عادی به خود می گیرد. خرید مردم برای بزرگ ترین عید ملی خیلی زود شروع شده است...

■ فرهاد کاوه

طنز سوم

گرانی اقلام مصرفی مردم و دغدغه‌های حیرت‌انگیز مسئولان کشور در پیگیری امور، همواره یکی از نکات برجسته مدیریت کلان کشور بوده و هست و گویا قرار است باشد!

خبر اول: قیمت گوشت در فروشگاههای سطح شهر ناگهان به صورت فزاینده ای بالا رفته است و قیمت تا حدود ۶۰ درصد افزایش را تجربه می‌کند.

اول: آیا «گوشت» برای فزاینده بالارفتن باید از کسی اجازه می‌گرفته است یا سر خود فزاینده بالا رفته است؟ در صورت خودجوش بودن این اقدام، مراتب را به مراکز مربوطه اطلاع دهید. اصلا بالارفتن به شکل فزاینده در شرایط کنونی بوی توطئه و انحراف می دهد...

دوم: در افزایش فزاینده، سهم گاو و گوسفندان چقدر است؟ بالاخره آنها هم زندگی و مخارج خاص خودشان را دارند. نان قرار است گران شود _ بخش بعدی همین یادداشت _ پلاستیک هم خیلی وقت است گران شده، باقی خوراکی‌ها هم که اصلا وارد نمی‌شود که قیمت داشته باشد، توقع دارید، آقای گاو بگوید: «بفرمایید گوشت عزیزم! بفرمایید گوشت جیگرم! بفرمایید گوشت عسلم!»؟ واقعا چنین توقعی دارید؟

سوم: ای گوشت! تو اصلا خجالت نمی‌کشی؟ این خوب است که مردم تاوان «تجربه» های تو را بدهند؟ این خوب است که ۶۰ درصد افزایش را داری تجربه می‌کنی؟ نکند این تجربه به تو مزه کند و بعدش هم بخواهی ۷۰ و ۸۰ و ...را تجربه کنی؟ اصلا قباحت می‌دانی یعنی چه بی حیا؟

و اما یک هفته بعد...

مدیر کل امور تنظیم بازار گفت: افزایش قیمت گوشت غیرقانونی است و عرضه کنندگان گوشت باید در اسرع وقت قیمت را به قیمت مصوب اسفند ۹۱ برگردانند.

یک ماه بعد

مدیر اداره تعزیرات استان تهران از برخورد با گران‌فروشان در سطح شهر خبر داد و گفت: از هفته بعد تیم‌های مختلف نظارتی همراه با ماموران ذی صلاح، فروشگاه‌های متخلف را پلمب می‌کنند.

دو ماه بعد

مدیر کل امور تنظیم بازار از تشکیل جلسه برای تصویب قیمت‌های جدید گوشت خبر داد و گفت: در هفته آینده درباره قیمت جدید گوشت قرمز در سطح شهر به نتیجه می‌رسیم. این قیمت، قیمت مصوب است و همه باید آن را اجرا کنند.

سه ماه بعد

رییس اتحادیه صنف گوشت، استخوان و دنبه در کنفرانس خبری گفت: این جدول مصوب برای ما فاقد اعتبار است و ما همان قیمت‌های قبلی را اتخاذ می‌کنیم.

چهار ماه بعد

مدیر امور تنظیم بازار و حمایت از مصرف کننده، از امضای تفاهم‌نامه با اتحادیه گوشت و دنبه خبر داد و گفت: لیست قیمت‌های مصوب به زودی اعلام و از ابتدای شهریور ماه لازم الاجراست. در صورت تخلف و افزایش قیمت، کمیته نظارت بر بازار کشور تشکیل و با متخلفان شدیدا برخورد می‌شود...

یک هفته بعد از چهار ماه بعد

رئیس اتحادیه قصابان گفت: هیچ جدول مصوبی به ما ابلاغ نشده و تا زمان ابلاغ و بررسی قیمت های ابلاغ شده، ما همان قیمت های قبلی را لحاظ می کنیم.

خبر دوم: معاون وزیر صنعت در واکنش به این سوال که آیا با افزایش قیمت گندم، نان گران می‌شود، گفت: طبعاً قیمت نان گران می‌شود.

با تشکر از خبرنگار محترم که یک سوال فنی انجام داده و خیال همه را قبل از گرانی راحت کرده، اهم اقدامات دولت بعد از گرانی نان را بدین شرح اعلام می‌کنیم:

- تشکیل کمیته پیگیری قیمت و بررسی میزان فشار به اقشار کم درآمد
- تشکیل کمیته نظارت بر اجرای مصوبه قیمت جد